

ادامه بحث علم عنائی و علم باری، نسبت به حقائق خارجیه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث فلسفه اگر نظر رفقا باشد، صحبت در مثل افلاطونی بود، و صحبت رسید به این جا که مطلب آن‌ها خیلی هم دور از واقعیات نمی‌تواند باشد. و بحث مثل افلاطونی به این جا کشیده شد که تمام حقائق عالم وجود و ... عجیب این جاست که من همین مطلب را در کلام مرحوم صدرالمتألهین در خود اسفار دیدم، ندیده بودم یا فراموش کرده بودم و دیشب که نگاه می‌کردم بینم مطلب کجاست، تصور من بر این بود که بحث عالم قضاء و قدر و مسائل قضا و قدر تمام شده و خواستم بیایم از ادامه همان بحث مثل را در کلام مرحوم آخوند ادامه بدهیم، من دیدم عجیب این که خود ایشان به این قضیه اشاره کرده‌اند، یعنی همین مسئله، منتها خب بعد یک ایرادی وارد می‌کنند که آن ایرادشان را حالا می‌شود به یک نوعی پاسخ داد.

اگر نظر رفقا باشد در مسئله علم عنائی و علم باری، نسبت به حقائق خارجیه عرض شد که علم هیچ‌گاه به معدوم تعلق نمی‌گیرد و از نقطه نظر این که معدوم و العدم نه مخبر عنه است و نه مخبر به، و از این نقطه نظر تفاوتی بین آثارش که متعلق به وجود باری است یا آثارش که متعلق به ماست، از هر دو جهت تفاوتی نمی‌کند، یعنی به همان اندازه که ما نسبت به یک معدوم اطلاع نداریم، باری هم نسبت به آن معدوم اطلاعی ندارد. چون عدم است، وقتی که عدم باشد دیگر در این صورت فرقی بین باری و بین غیر باری، فرقی بین ولی و غیر ولی، فرقی بین امام و غیر امام از این نقطه نظر نیست. چون العدم عدم و لیس بشیء حتی یخبر عنه یا این که یخبر به. این مطلب را قبلاً عرض کردیم. این مطلب مطلب صحیحی است، و تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.^۱

و به همین جهت عرض شد، مطالبی را که بزرگان در باب لفّ و نشر در مسئله قضاء و قدر در آن جا که نسبت به لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات می‌فرمایند، آن مطالب خالی از نقد نیست، یا این که باید به نحوی توجیه بشود. این که در یک مرتبه مسئله، مسئله اجمال است و در مرتبه دیگر

^۱ برای اطلاع بیشتر بر این موضوع رجوع شود به افق وحی ص ۱۰۹ تا ۱۲۵

مسئله به صورت تفصیل درمی آید، این مطلب را ما نفهمیدیم که چطور روی این قضیه می شود حساب کرد که یک شیء، شیء واحد در عین هویت اجمالی او، در همان حین، دارای هویت تفصیلی باشد؟. مثالی که برای این قضیه می زنند می گویند مثل یک دانه تخم می ماند که وقتی آن را در دل زمین می کاریم این دانه تخم اول در مقام اجمال یک درخت است بعد در زمینه مناسب و بستر مناسب که قرار می گیرد کم کم تبدیل احوال و تبدل اطوار بر او، موجب می شود که تبدیل به یک درخت تنومند بشود.

این مسئله، اشکالی که بر آن وارد می شود این است که هویت یک تخم همان حالت فعلیت اوست، آنچه که بعداً بر این مترتب می شود آن در مقام استعداد است و معدوم است. یعنی هیچ تضمینی بر تحقق خارجی یک شیء و تعیین خارجی بر این تخم نیست. در عالم تصور و تخیل، و سر به عادت، که همیشه عادت بر این بوده که وقتی دانه تخم را می کارد این کم کم سبز می شود، بزرگ می شود؛ اگر آب و کود و مواد لازم را داشته باشد تبدیل به درخت می شود. بر اساس تخمین و بر اساس حدس این مسئله فقط مطرح است. اما آیا به ضرس قاطع و به یک حکم بتی و به عنوان یک قضیه بتیه شما می توانید بگویید این دانه تخم قطعاً تبدیل به درخت سیب می شود؟ نه خیر! شما نمی توانید این حرف را بزنید، به چه دلیل؟ هزار مانع ممکن است برای این قضیه ممکن است برای این مسئله پیش بیاید. همین هویتی که الان هست همین هویت همین است، همین است که الان یک دانه ای است که دارید مشاهده می کنید و همین فعلیتش همین است که الان در آن هست، خواصی که در آن هست، خصوصیات که در آن هست، آن جنبه استعداد برای شدن، آن جنبه هم بالفعل در او هست. یعنی حتی همان جنبه جنبه بالقوه نیست، بالفعل استعداد برای تبدیل به درخت شدن را دارد.

این فعلیت در آن بحثی نیست، و علم نسبت به این فعلیت هرچه باشد همین علم نسبت به معلوم است، چیزی نسبت به معدوم نیست تا این که شما بگویید بر اساس آن مطالبی که قطعاً اتفاق می افتد علم به آن ها تعلق گرفته که هیچ هم تعیین خارجی ندارد. چیزی نیست که علم [بر او تعلق بگیرد]

...

خدا هم نمی تواند از این آینده سیب، دانه سیب خبر بدهد اگر آن آینده آینده معدوم باشد. در یک آتیه معدوم و در یک آینده معدوم همان طور که ما نسبت به مسئله جهل داریم، همان طور ذات باری نسبت به مسئله جهل دارد، تفاوتی نمی کند؛ و اصلاً اطلاق جهل در این جا غلط است.

خب البته نسبت به ذات باری این اطلاق صحیح نیست، و گرچه واقعیت همین است، چرا؟

چون آینده معدوم است، آینده که معدوم شد، تفاوتی نمی‌کند چه بین یک ثانیه، چه بین یک ساعت، چه بین یک سال و چه بین یک دهر. آینده معدوم است، وقتی که معدوم باشد المعدوم لا ینخبر و لا ینخبر به.

خب این مطلب را ما تا به این جا رساندیم. حالاً ما به شواهد خارجی و به حقائق خارجی اصلاً کاری نداریم که آن قضایای خارجی و احوال خارجی و شواهد خارجی همه حکایت از یک حقیقت می‌کند.

شما یک فردی را در خواب می‌بینید، که اصلاً در عمرتان آن فرد را ندیده‌اید، اصلاً ندیده‌اید، بعد از یک هفته با او برخورد می‌کنید می‌گویید عین اوست، ابرو و چشم و سر و صحبت کردن و ... عین او خواهد بود. اگر این فرد معدوم است چه فرق می‌کند که این از دید شما معدوم باشد یا اصلاً از وجود معدوم باشد؟ تفاوت چیست؟ وقتی که شما نتوانید یک فردی را ببینید، بین شما و بین او حائل است، دیوار است، او در شهر دیگری و شما در شهر دیگری هستید، پس از کجا خواب او را می‌بینید؟ از کجا بعد متوجه می‌شوید وقتی که مشاهده می‌کنید، آن عین انطباق را شما حفظ می‌کنید؟ این تطابق آیا یک تطابق صدفی است، خب پس چرا شما به شکل دیگر ندیدید؟ اگر قضیه بر حسب تصادف است، پس چرا به اشکال دیگر این ظهور پیدا نکرده؟ حتماً خودش است، حتماً عین اوست، حتماً ... یا مسائلی که نسبت به آینده در خواب می‌بینید.

عرض کردم خدمت رفقا، وقتی که بعضی مطالب مشاهده می‌کنند، مطالب را وقتی مشاهده می‌کنند، توضیحاتی داده ام. وقتی امام علیه السلام نسبت به آینده خبر می‌دهد، وقتی که نسبت به یک قضایایی که الآن از دید او پنهان است خبر می‌دهد، امام چه چیزی را می‌بیند؟ چشم امام که از این دیوار نمی‌تواند رد بشود، حالا امام باشی یا هر چه؛ بالاخره همین است: قرنیه است و عنبیه و شبکیه و عصب و ریتین و فرض بکنید که همین سلسله اعصاب و بینایی که برای همه هست برای امام هم هست.

این چه داستانی است که ما با این که این مسئله از دید ما معدوم است، ولی از دید امام این مسئله معدوم نیست؟ این چه قضیه‌ای است؟ خبر می‌دهد، مو به مو و ذره به ذره و عین همان واقع، آن مسئله اتفاق می‌افتد، این چه قضیه‌ای می‌تواند باشد؟ حالا نه تنها نسبت به ما، خیلی افراد، خیلی اشخاص، اشخاص عادی، این‌ها هم همینطور، آن‌ها به همین وضعیت و به همین کیفیت هستند.

حالا ما کاری به علم باری نداریم. از اوضاع و احوال خارجی و احوال خارجی و آن چه که مورد مرئی و شهود ما هست، استقرائاً و به عنوان حکم بتی، قطعاً می‌توانیم اثبات امر موجود خارجی

بکنیم، نه موجود ذهنی. چون اگر موجود ذهنی باشد، خب این ذهنش یک چیزی خلق می‌کند، این ذهنش چیز دیگر خلق می‌کند. چرا آنی که من دیدم عین همان را شما در خواب دیدی و هیچ تفاوت نمی‌کند. چه ارتباطی بین من و بین شماست؟ چرا آنی را که فرض بکنید که افراد می‌بینند همه مثل همدیگر است و عین هم است؟ آیا این بر حسب صُدفه و اتفاق، اتفاق می‌افتد یا بر اساس یک حقیقت خارجی است؟

الآن من این ظرف آب را دستم می‌گیرم، همه شما یک چیز می‌بینید. این طور نیست که یکی در دست من ظرف آب ببیند، آن یکی یک کدوی سه منی ببیند! نه بابا این همین است. آن یکی یک هندوانه ببیند، آن یکی یک خربزه ببیند، آن یکی یک جلد کتاب، تمام افرادی که در اینجا هستند چون از نقطه نظر مرئی و منظر مشترک هستند، همه یک امر و احد را مشاهده می‌کنند و آن همین چیزی است، لذا می‌آیند خبر می‌دهند، می‌گویند: بله آقا این چیزی که در دست شما هست، سرش یک همچین خصوصیتی دارد، رنگش این طور است، یک مقدار پایین ترش کاغذ است و درست هم می‌گویند. خود من هم لمس می‌کنم و می‌بینم که کاغذ است، این مقدار کاغذ است. این مقدار... دقیقه به دقیقه ذره به ذره سانت به سانت آن مشاهده برای یک نفر، مانند مشاهده برای اوست. چرا؟ چون این یک امر موجود خارجی است، امر ذهنی نیست تا این که یک معما و یک مسابقه بیست سؤالی باشد من بگیرم در دستم: آقا این چیست؟

یکی یک چیز می‌گوید، آن یکی می‌گوید انگشتر است، آن یکی می‌گوید لویاست، آن یکی... یک امر خارجی است که مورد مرئی و منظر همه است، پس همه یک پاسخ می‌دهند، همه یک جواب می‌دهند. درست؟ سؤال بنده این است که اگر آن چه را که مورد مرئی و منظر افراد است و هنوز وجود خارجی پیدا نکرده، هنوز به دنیا نیامده است چگونه آن را مشاهده می‌کنند؟

امام رضا علیه السلام وقتی که به مأمون می‌فرمایند یک بچه‌ای از تو به دنیا می‌آید که اشبه الناس بأمه است که یک زائده در انگشت کوچک دست راست او بوجود می‌آید^۱. هنوز نطفه‌اش بسته نشده، هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است! چطور امام رضا از یک امر واقعی که هنوز معدوم است، خدا هم نمی‌تواند خبر بدهد؛ خبر می‌دهد. معدوم یعنی همین دیگر! نه من می‌توانم خبر دهم و نه هر فرد دیگر چون العدم لا یخبر به. عدم لا یخبر به است، وقتی که عدم لا یخبر به است، آیا ذهن امام آمده

^۱ عیون اخبارالرضا ج ۲ ص ۲۲۴ و منتهی الآمال ج ۲ ص ۴۸۴ چاپ ۱۳ انتشارت هجرت

در اینجا یک فرزند خارجی را خلق کرده است؟ حالا به آن قدرت امامت و ولایت و عرض کنم که مسائل دیگر و آن چیزهایی که عقل ما نمی‌رسد کار نداریم که فلان امام آمده یک تصرفی کرده، یک چیزی که بگوید من امامم و حالا ببینید آنی که می‌خواهم همان خواهد شد، این جور؟

یا نه آن ولایت و مسائل امام رضا مربوط به خودش، این یک امر طبیعی یک امر عادی، کاری که امام رضا کرد، بچه مکتبی‌های امام رضا می‌کنند^۱ آن امام که به این چیزها کار ندارد. یک امر عادی. بنده خودم از خیلی از این موارد از بسیاری شنیده‌ام. چیزی که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده شخص از او خبر می‌دهد.

بنده در یک مجلسی بودم، یک شخص نازا هم خودش ایراد داشت، و پزشکان گفته بودند امکان ندارد این شخص فرزند دار بشود، و هم عیالش. یک پیرمردی بود روشن ضمیر، یک سبب را گرفت و گفت همه یک حمد بخوانند بدهند و آن شخص خورد. گفت: یک بچه‌ای از تو می‌آید دختر است، اسمش را فاطمه می‌گذاری، این خصوصیات را دارد. نه ماه بعد زائید، عین آنی که او گفته بود! بنده با چشم خودم دیدم.

خب این که نه امام رضا بود نه ولایت امام رضا را داشت. آن که دیگر امام است و حسابش جداست. عین آن چه را که گفت اتفاق افتاد، اسمش را هم فاطمه گذاشتند، الان هم آن شخص زنده است، چند تا بچه هم دارد. خب این چه چیزی را الان دارد مشاهده می‌کند؟ همین طور رجماً بالغیب، حرف زد؟ خب چرا جور دیگر در نیامد؟ اگر قرار است رجماً بالغیب باشد خب یک چیز دیگر در بیاید، پسر در بیاید! اصلاً در نیاید!

این چه رجماً بالغیبی است که عین همانی که می‌گوید در می‌آید و همان خصوصیات هم که می‌گوید در او هست. در حالی که همه می‌گویند، نه مرد و نه زن هیچ کدام قابلیت برای انتاج را ندارند. درست شد؟ عین آنی که در خارج است از آن خبر می‌دهد. این پیرمرد چه چیزی را دیده که وقتی تعیین خارجی پیدا می‌کند با محکی چه می‌شود؟ با آن حاکی او، با آن کلام او، با آن جمله او، آن محکی خارجی با این حاکی با همدیگر منطبق است. چه چیزی را دیده؟ این که معدوم بوده است. پس معلوم است معدوم نباید باشد. این نباید معدوم باشد، اگر معدوم باشد خدا هم نمی‌تواند خبر بدهد. نه چیز معدوم را کسی نمی‌تواند خبر بدهد. درست؟

^۱ رجوع شود به معادشناسی ج ۳ ص ۲۶۵ داستان زنده شدن کبوتر مرده به دست ولی خدا

پس معلوم می‌شود يك چیزی بوده است. حالا این که بوده، آیا دلیل بر این است که ما هم باید اطلاع پیدا کنیم؟ نه خیر! این يك مطلب دیگر است. مگر قرار بر این است که ما بر همه چیز اطلاع پیدا کنیم؟ **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**^۱. دو تا ورق خوانده‌ایم خیال کرده‌ایم حالا کرات را فتح کرده‌ایم. **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**. درست شد؟ پس بنا بر این باید يك امر خارجی باشد. دیگر شما برای پیدا کردن برهان نیاز به چه مقدماتی دارید؟ نیاز به چه مبادی دارید؟ استقرا، اولیات، مشاهدات، تمام این اقترانات، این اموری که موجب برای حصول امر ضروری و بدیهی است و بر طبق امر ضروری است.

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه ایشان می‌فرمودند که وقتی من با بعضی از همین مادین - دکتر تقی ارانی و خیلی معروف بود - در همان زمان سابق بحث می‌کردیم. استاد فیزیک بود، که خود بنده فیزیک ارانی را خوانده بودم، فیزیک ارانی در برق و این چیزها بود. این شخص از این مادی‌ها بود، رئیس همین کمونیست‌ها بود در زمان سابق، این لیدرشان ایشان بود^۲. در یک جلسه‌ای که با هم داشتند، از ایشان سه تا سؤال می‌کنند یکی درباره خواب بود، که رفت پاسخ بیاورد و تا آخر هم رفت که پاسخ بیاورد. یکی اش این بود: خواب‌هایی که افراد می‌بینند، مسائلی که افراد مشاهده می‌کنند بر چه اساسی است؟ چرا باید راست در بیاید؟ مگر شما نمی‌گویید اصل در هر چیزی ماده است؟ این چه ارتباطی ممکن است بین دو ماده باشد که این نه از این خبر دارد نه آن از این خبر دارد^۳؟ این در آن ماند.

گفت من می‌روم خبرش را می‌آورم که رفت! سه تا از او سؤال کرد که یکی اش این بود. حالا این مسائل معدوم، این مسائلی که جنبه عدمی دارد این‌ها چطور جنبه عدمی داشته باشد در حالی که شما بیایید نسبت به آن اطلاع پیدا کنید؟ مکاشفات و مسائلی که از باب شهود در این جا

^۱ سوره اسراء (۱۶) آیه ۸۵

^۲ برای اطلاع بر افکار دکتر ارانی رجوع شود به مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری تحت عنوان ماتر یالیسم در ایران نوشته شهید مطهری رضوان الله علیه چاپ بیستم انتشارات صدرا و همچنین کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم تألیف علامه طباطبایی همراه باپاورقی های استاد مطهری رضوان الله علیهما ج ۱ ص ۳۳ و ۳۴ چاپ سوم انتشارات صدرا

^۳ برای اطلاع بیشتر در مورد این مسأله رجوع شود به تفسیر المیزان ج ۱۱ ذیل آیات ۹۳-۱۰۲ سوره یوسف کلام فی الرؤیا فی فصول و کتاب معنویت تشیع که مجموعه مقالاتی از مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه است صص ۲۳۸ تا ۲۴۰ تحت عنوان آیا رؤیا حقیقت دارد چاپ اول، انتشارات تشیع - قم

مطرح می‌کنند همه از این باب است. ما نمی‌گوییم همه آن‌ها درست است، ولی آن درست‌هایش را می‌گوییم. آن‌هایی که درست است از کجا بوده؟ پس بنابراین باید یک امر حقیقی وجود داشته باشد. همان‌طوری که پارسال خدمتتان عرض کردم، صحبت در این است: این طور نیست که وقتی ما یک چیزی را مشاهده می‌کنیم، عکسی را مشاهده کنیم، کاغذی را مشاهده کنیم، یک صورت و پُرتره^۱ را در این جا مشاهده کنیم؛ خودش را داریم می‌بینیم. آن احساسی که الآن برای من و شما در این مجلس آن احساس هست، که آن یک احساس حضوری - نه حصولی - یک احساس حضوری نسبت به این جمع، آن احساسی را که الآن ما نسبت به یکدیگر داریم عکس است؟ فیلم است؟ ما الآن داریم فیلم همدیگر را می‌بینیم؟ عکس همدیگر را داریم می‌بینیم؟ تصویر داریم می‌بینیم یا نه، حضور را داریم احساس می‌کنیم، نفس الوجود را الآن ما داریم احساس می‌کنیم. خود این تعین خارجی و آن حس^۲ تعین خارجی الآن در احساس ما قرار گرفته است؛ غیر از این است؟ شما آنی که در خواب می‌بینید بینکم و بین الله غیر از این است؟ عکس می‌بینید؟ فیلم مشاهده می‌کنید؟ صورت می‌بینید؟ یا خودش را می‌بینید؟ پدرتان از دنیا رفته، مادرتان از دنیا رفته، رفیقان از دنیا رفته، او را در خواب می‌بینید، چه چیزش را می‌بینید؟ عکسشان را؟ می‌گویید او را دیدم، پدرم را. نمی‌گویید عکس پدرم را دیدم؛ چون دیدن عکس یک حس^۳ دارد، دیدن پدر یک حس^۴. حس‌ها فرق می‌کند. آن دیدن عکس، حس^۵ عکس و تصویر در انسان ایجاد می‌کند، دیدن خود شخص حس خود وجود خارجی و تعین خارجی در انسان ایجاد می‌کند؛ کدام یک از این‌ها را شما احساس کردید؟ این‌ها خیلی دقیق است.

این‌ها بزنگاه‌های فلسفه و عرفان نظری است. این‌ها را اگر کاملاً بتوانیم برای خودمان جا بیندازیم، بسیاری از مسائل فلسفی و مسائل عرفان نظری برای ما به راحتی مثل آب خوردن حل می‌شود. خیلی دیگر از قضایا، آن اشکالات، آن مباحثات، آن جریانات بین اهل شهود و عرفان، و بین اهل حکمت و منطق و امثال ذلک و بین سایر افرادی که اطلاعی ندارند و خودشان در هر چیزی می‌آیند اظهار نظر از بین می‌رود.

چند وقت پیش یک مقاله‌ای می‌خواندم از یک بنده خدایی، که خودش هم الآن حیات دارد راجع به مسائل وجود و وحدت و ... گفتم آخر بنده خدا که مجبور کرده بنویسی؟ آخر که مجبور کرده؟ پاشو آقا بنویس، هزارتا مطلب داریم، هزارتا موضوع داریم، راجع به دماء ثلاثه و راجع به

^۱ پُرتره در لغت به معنی تصویر، نقاشی، مجسمه، پیکره و ... است و در شکل اختصاصی آن به مجسمه صورت، عکس صورت و مجسمه نیم تنه اطلاق می‌شود

طهارات، بنویس بابا! هرچه بنویسی ... آخر چرا یک چیزی می نویسی که بهت بخندند؟ یعنی واقعا آنقدر ما باید بی مسئولیت و بی تعهد باشیم، آبروی همه را ببریم؟ آخر که مجبور کرده؟ بابا نخواندی، ننویس! بگذار این را برای اهلس، بگذار برای آن‌ها که چیزی خوانده‌اند.

از اوّل بآه بسم الله تا آخر تاء تمّت همه‌اش فکاهی عبیدزاکانی است! آخر چه بگویم؟ می‌خندند آقا! آبروریزی است، چرا این کار را باید بکنی؟ چرا شما همان‌طوری که اجازه نمی‌دهید دیگران بیایند دخالت کنند در مسائل و فلان و این حرفها، ولی خودتان را مجاز می‌شمارید که در هر وادی حرف بزنید، در هر جایی قدم بردارید، در هر مسئله‌ای اظهار تخصص کنید. غلط است خوب، این غلط غلط است خوب. این مسائل، مسائل دقیق است، مسائل فنی است، نیاز به تحقیق دارد، نیاز به مطالعه دارد، نیاز به درک دارد، خیلی از این مسائل با مطالعه هم درک نمی‌شود آقا! با مطالعه هم حتی به دست نمی‌آید، باید انسان دریابد، مسئله را باید دریابد.

چطور ممکن است ما مطالب بزرگان و اولیاء و ائمه و تصرفاتشان و این‌ها را می‌توانیم دریابیم بدون این‌که خودمان تا حدودی با آن افق آشنا باشیم؟ چگونه ممکن است؟

شما معنای معجزه را می‌فهمید چیست؟ امام علیه السلام وقتی معجزه می‌کند چه حالتی در او پیدا می‌شود که معجزه می‌کند؟ نمی‌فهمید! چرا؟ خوب نیستیم! نیستیم در آن افق، نیستیم در آن حال و ظرفیت که این را احساس بکنیم. لذا می‌گوییم آقا مگر می‌شود؟ این حرف‌ها چیست؟ این‌ها را می‌بندند، روایات سند ندارد، آن طرفش این است، این طرفش ... خوب ... بله، شما باید هم ...

خب خیلی دیگر این باعث تأسف است دیگر، این دیگر مسئله‌ای است که هست و نباید ... علی‌کلّ حال. ببینید در مسئله و قضایا، در قضایای خارجی شکی در آن نیست که این مطالبی که برای همه ما به عنوان شهود نه به عنوان صرف یک اطلاع، به عنوان شهود برای ما در عالم خارج تحقق پیدا کرده، این باید حکایت از یک امر واقعی و موجود و یک تعین واقعی بکند. حالا آن تعین کجاست؟ آن تعین در جای خودش است. مگر قرار بر این است که شما در مدرسه فیضیه بنشینید و از تمام این افرادی که در قم هستند اطلاع پیدا کنید؟ نه خیر! ما الآن از این افرادی که در حیاط هستند اطلاع نداریم، باید در را باز کنیم ببینیم، یا خودمان برویم. فقط خیلی زور بزنیم این‌هایی که در این‌جا هستند، با آن‌هایی که در آن گوشه و این‌ها هستند، یک خرده فحص بکنیم بتوانیم ببینیم این‌ها کجا هستند. آیا عدم اطلاع ما بر این‌که در این خیابان چه افرادی قدم می‌زنند دلیل بر عدم آن‌هاست؟ نه! آن‌ها، در وعاء خودشان موجودند، وعاء خودشان کجاست؟ خیابان ارم! وعائشان خیابان صفائیه، وعائشان فرض کنید

که خیابان طهران ...

هرکدام در وعاء خود تعیین دارند و عدم اطلاع ما از آن تعیین در آن وعاء دلالت بر عدم تعیین آن‌ها نمی‌کند؛ این عرض بنده است. حالا صحبت در این است وقتی که این‌طور شد، این علم پروردگار نسبت به خلایق، این علم پروردگار به چه تعلق گرفته در این علم عنائی؟ این را فهرست‌وار عرض کردیم گفتیم که امروز تا حالا در مسئله برویم فردا ببینیم؟

این علم به چه تعلق گرفته؟ به عدم که نمی‌شود تعلق بگیرد. اگر بگوییم که علم پروردگار به هیچ تعلق گرفته، پس بنا بر این خدا باید چه باشد؟ ما در این جا جهل را نسبت به پروردگار العیاذ بالله ساری کرده‌ایم در حالی که *إن الله هو العليم* جهل از صفات سلویه است، نفی جهل از پروردگار چه چیزی را اقتضا می‌کند؟ اثبات علم تفصیلی، نه علم اجمالی. اجمال چیست آقا؟ اجمال را بگذارید کنار! اثبات علم تفصیلی به تمام حقایق اشیاء به تعین خارجی الی ما لا نهاییه. خب لازمه این حرف چیست؟ لازمه این حرف این است که از زمانی که خدا خدایی می‌کرد تمام اشیاء همه وجود داشتند، وجود خارجی داشتند! وجود خارجی و وجود عینی داشتند! نه این‌که این‌ها همه در رتبه مساوی‌اند. ها! مسئله علت و معلول جای خودش را دارد؛ صحبت در عدم وجود برهه‌ای است - حالا زمان که غلط است بگوییم - تصور وجود برهه‌ای در ذات پروردگار که این برهه نسبت به مخلوق و نسبت به معلول، آن برهه در آن جهل باشد، جایز است یا نه؟ امکان ندارد! پس بنا بر این تا خدا خدایی می‌کرد، خلایق بوده‌اند، تا خدا خدایی می‌کند، خلایق هستند و تمام این‌ها معلول برای آن ذات باری هستند^۱ این آن چیزی بود که ما تا به حال در صدد اثباتش بودیم و این را خدمت رفقا تا به حال عرض کردیم، منتها حالا تفصیلش را گفتیم. حالا نسبت به مسائل قضاء مبرم و قضاء غیر مبرم ان‌شاءالله دیگر برای فردا.

^۱ برای اطلاع بیشتر بر این موضوع رجوع شود به امام شناسی ج ۱۵ ص ۲۸۲ تا ۲۸۴ و معادشناسی ج ۶ ص ۱۹۵ تا ۱۹۸